

دو فصلنامه فلسفی شناخت، «ص ۲۶۱-۲۸۵»
پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۷۰/۱
بهار و تابستان ۱۳۹۳، Knowledge, No.70/1.

قدم عالم؛ اتهام مشترک عین القضاة همدانی و یوهانس اکهارتوس

فاطمه کیائی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۱۰

چکیده

عین القضاة همدانی و یوهانس اکهارتوس از عرفای بزرگ مسلمان و مسیحی هستند که به دلیل افکار و اندیشه‌های خود مورد سوءظن سنت دینی غالب زمانه قرار گرفته و بدعت‌گذار خوانده شدند. باور به قدمت زمانی عالم یکی از اتهامات مشترک آن دو است. نحوه طرح این اتهام و نیز روش هر یک در پاسخگویی بدین اتهام موضوع مقاله حاضر است و در نظر دارد ضمن توضیح چگونگی تقریر این اتهام علیه این دو، به بررسی تطبیقی پاسخ‌هایی که عین القضاة همدانی و اکهارتوس در برابر آن داده‌اند بپردازد. عین القضاة را به دلیل استعمال الفاظی مانند سرچشمه و منبع وجود، معتقد به قدمت عالم و عدم علم الهی به جزئیات دانستند. اکهارتوس را نیز معتقد به خلقت عالم از همان زمان که خدا وجود داشت، و همراه با به وجود آمدن پسر ازلی او خواندند. همچنین به دلیل باور به آفرینش نامتماز و ازلی امور متعالی و پست او را بدعت‌گذار نامیدند. قاضی با طرح دووجهی عقل/ اطوار و رای عقل بدین اتهام پاسخ می‌دهد و سخن گفتن از حدوث یا قدم عالم را متعلق به ساحت عقل می‌داند، حال آنکه در طور و رای عقل دنیا و مافیها اساساً در کنار حق موجودیتی ندارند که بتوان از حدوث یا قدم آنها سخن گفت و ازل و ابد با یکدیگر برابرند. اکهارتوس نیز از طرح دووجهی روز نفس/ روز خداوند همین منظور را دنبال می‌کند و اکنون ازلی که خداوند در آن عالم را آفرید، همین لحظه می‌داند.

واژگان کلیدی: قدم عالم، علم الهی به جزئیات، خلقت عالم، زمان، عین القضاة همدانی، یوهانس اکهارتوس.

*دانش آموخته مقطع دکتری رشته ادیان و عرفان تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران،
ایران. آدرس الکترونیک: ft.kiaei@gmail.com

مقدمه

عین القضاة همدانی (۴۹۲-۵۲۵ ه.ق) (۱۱۳۱-۱۰۹۸ م) از عرفای بزرگ عالم اسلام است که مورد سوءظن مرجعیت دینی زمانه قرار گرفت و به بدعت و مرگ محکوم گشت. زمانی که وی در بغداد دربند بود، دفاعیه‌ای تصنیف کرد که به دلیل آنکه سرشار از شکوه است به شکوی/الغریب معروف است. او از جمله معدود کسانی است که در تصوف اسلامی پس از محکومیت به تالیف دفاعیه اقدام نموده است.

یوهانس اکهارتوس (۱۳۲۷-۱۲۶۰ م) نیز از چهره‌های معروف عرفان مسیحی است که به دلیل تکیه بر یافته‌های عرفانی خویش، و وجود نکات غیرمتعارف در آثار و مواظش، از سوی کلیسا مورد سوءظن واقع شد و در جلسه‌ای که به همین منظور تشکیل شد، در برابر جماعت بازرسان به اتهاماتش پاسخ گفت. همچنین دفاعیه‌ای تنظیم نمود تا بوسیله آن شخصا در برابر پاپ از خود دفاع کند. اما پیش از آنکه فرصت انجام این کار را پیدا کند، از دنیا رفت و پاپ طی فرمانی بیست و هشت مورد برگرفته از آثار وی را بدعت‌آمیز خواند. او را بزرگترین نماینده عرفان قرن چهاردهم آلمان و حتی فصیح‌ترین عارف کل تاریخ آلمان دانسته‌اند. به دلیل جامعیت نظرات وی در عرصه عرفان نظری، اکهارتوس بیش از هر عارف مسیحی دیگر دروادی تطبیق قدم نهاده و اندیشه‌هایش با عرفای ادیان دیگر مانند مولانا جلال الدین رومی و ابن عربی در عالم اسلام، و شنکره نظریه‌پرداز مکتب ودانته، مقایسه شده است.

با وجود آنکه اندیشه‌های اکهارتوس و نیز قاضی همدانی بارها مورد بررسی قرار گرفته؛ به موضوع محکومیت و دفاع ایشان، کمتر پرداخته شده است. بعلاوه عین القضاة همدانی و یوهانس اکهارتوس مهمترین عرفایی هستند که در دو سنت اسلامی و مسیحی به بدعت محکوم گشتند و پس از آن به تألیف دفاعیه همت نمودند. مقاله حاضر به یکی از اتهامات مشترک قاضی و اکهارتوس که عبارت است از باور به قدمت زمانی عالم، می‌پردازد. این اتهام به وابستگی هر دو اندیشمند به ساحتی باطنی و فراتر از عقل اشاره دارد که عین القضاة آن را طور و رای عقل می‌خواند و نزد وی در این ساحت سخن گفتن از حدوث یا قدم عالم نابخاست. اکهارتوس نیز با تغییر مفاهیمی مانند زمان و خلقت و اراده معانی باطنی از آنها، خلقت عالم را با ولادت ازلی پسر در پدر همزمان می‌داند و آفرینش امور پست و متعالی را نامتمایز از یکدیگر می‌خواند. اتهام باور به قدمت زمانی عالم به حوزه تفکر نوافلاطونی متعلق است. افلوپین صدور

فاطمه کیانی

عالم از احد را عملی ضروری و غیر ارادی می‌داند، از این رو خلقت را ازلی و مسبوق بر زمان می‌خواند. حال آنکه خلقت در ادیان ابراهیمی که هر دو عارف بدان وابسته‌اند، عمل ارادی و آگاهانه‌ی خدای خالق است که از عدم خلق می‌کند و از این رو زمانمند است. منتقدان با طرح این اتهام علیه دو اندیشمند، آنها را به بدعت گذاری در دین و ورود اندیشه‌های فلسفی بیگانه، به اصول اعتقادات دین متهم نمودند.

موضوع اتهام در شکوی الغریب بدین ترتیب است که سخن قاضی درباره آفریدگار عالم که او سرچشمه وجود^۱ مصدر وجود، کل^۲، و وجود حقیقی خوانده را به معنای اعتقاد به قدمت عالم دانسته‌اند. عین القضاة برای رفع اتهام از خویش، اظهار می‌کند چنین الفاظی در کتب غزالی مانند *احیاء العلوم*، *المنقذ* و *مشکاه الانوار* نیز موجود است و منظور از آن خالقیت خداست، نه قدم عالم. سه مورد از اتهامات مطرح شده علیه اکهارتوس در فهرست پاپ نیز به مساله خلقت عالم، از همان زمان که خدا وجود داشت، و همراه با به وجود آمدن پسر ازلی او مربوطست که وی در دفاعیه به تفصیل بدان پرداخته و پاسخ داده است.

۱- اتهام قدمت زمانی عالم و عدم علم الهی به جزئیات علیه عین القضاة همدانی

۱-۱- طور و رای عقل

پیش از ورود به مبحث اتهام قدم عالم، ضروری است به توضیح و معرفی طور و رای عقل نزد عین القضاة بپردازیم. قاضی در اثر *زبده الحقایق* به تعریف و تشریح اطوار و رای عقل، می‌پردازد و از حقایقی نام می‌برد که ظهور این اطوار بر انسان روشن می‌سازد. از جمله علم و سایر صفات ازلی حق، تنها به روشنی نور حاصل از ظهور طور و رای عقل در باطن آدمی، و ادراک تفاوت صفات خداوند از بندگان، و قطع امید از ایمان حاصل از علم و مجاهده، حقیقتاً قابل تصدیقند.^۲ انسان باید همانند نایبایی که وجود رنگ‌ها را می‌پذیرد، بدون تشبیه و تمثیل^۳ و بی‌نیاز از مقدمات عقلی، به عالم غیب ایمان آورد، آنگاه آماده دریافت فیض نور خدا در باطن خویش می‌شود و این از نشانه‌های ظهور طور و رای عقل است.^۴ نوری که شرح صدر و افزایش حوصله در او را سبب می‌گردد.^۵ آنگاه طلب در درونش شعله‌ور می‌گردد، طلبی که مقدمه وصل است^۶ و او را از استدلال بواسطه مقدمات بی‌نیاز می‌سازد، همچون شخص بی‌نیاز که برای امور قابل رویت نیازی به استدلال ندارد.

۱. ینبوع الوجود

۲. همان: ۲۶

۳. همان: ۹۱

۴. همان: ۹۲

۵. همان: ۲۶

۶. همان: ۹۲

این طور، چشمی در باطن انسان می‌گشاید که با آن اموری چون علم ازلی خداوند را که از عهده ادراک عقل خارج است، و نیز حقیقت طور و رای عقل را درمی‌یابد.^۱ باز شدن چشم معرفت سالک، فیضان لطایف امور الهی بر وجود وی را در پی دارد، به نحوی که بجای انس به عالم ماده، به عالم ملکوت و الطاف حق الفت می‌گیرد و عشق و دلبستگی وی به حضرت الوهیت فزونی می‌یابد.^۲ پس از آن حجاب از چهره فطرت آدمی کنار می‌رود و جمال آن بر وی هویدا می‌شود، در این هنگام انسان از اسارت زمان و مکان رها گشته و دنیا را پشت سر می‌گذارد. آنگاه به مقام بندگی حق نائل شده و بسوی او می‌شتابد و حجابها از برابر وی کنار می‌روند و با همه وجود به پروردگار آسمانها و زمین رو می‌کند و بسوی عالم ازلی پرمی‌گشاید و آفتاب نور ازل بر وی می‌تابد، که هستی او را از میان برمی‌دارد، چرا که وصول عاشق به معشوق، تنها با عدم معشوق ممکن است.^۳ اما این چشم باطنی، دائمی نیست و امور بسیاری هستند که بینایی آن را تضعیف، و از ادراک امور خاص، ناتوان می‌سازند، همچون زمینی که دیگر توانایی جذب نور خورشید را ندارد. ادراک طور و رای عقل از حق، چنان لذت عمیقی در آن پدید می‌آورد که لذت عقل در برابر آن ناچیز است، همانطور که چشم نسبت به سایر حواس، بیشترین لذت را از رویت دیدنی‌ها می‌برد. بعلاوه این ادراک، مقدمه ایجاد شوق و طلب در عارف است.^۴

نسبت عقل به طور و رای عقل، مانند نسبت شعاع به خورشید^۵ یا بدن به نفس است، و عرفایی که به کمال معرفت دست یافته‌اند، با مشاهده عقول، به میزان بهره‌مندی آنها از مراتب و رای عقل پی می‌برند.^۶ او در جای دیگر، نسبت چشم معرفت به بصیرت عقل را، مانند نسبت میان جنین و رحم مادر می‌خواند.^۷ از این رو حصول اطوار و رای عقل برای سالک اکتسابی نیست، بلکه روزی است که خداوند به هر که بخواهد عطا می‌کند، و عقل با مقدماتش از دستیابی بدان اطوار، ناتوانست.^۸ اولین نشانه ظهور طور و رای عقل، ادراک عقل از ناتوانی خود در ادراک برخی امور است، همانگونه که وهم از فهم مدرکات عقل عاجز است. و آخرین حدود طور عقل، به اولین حدود طور و رای عقل پیوسته است.^۹ همه انسانها، حتی پس از مرگ، ناگزیر باید به طور و رای عقل دست یابند، و از آنجا که اطوار

۱. همان: ۲۷-۲۸ ش

۳. همان: ۹۹-۱۰۰.

۵. همان: ۲۸.

۷. همان: ۵۷.

۹. همان: ۳۵.

۲. همان: ۳۰.

۴. همان: ۲۹-۳۰.

۶. همان: ۹۷.

۸. همان: ۳۰.

فاطمه کیانی

وجود بسیار است، هر یک به طور خاص خود می‌رسند، اما ضروری است حداقل یکی از انسانها در همین حیات، به اطوار بسیاری و رای عقل دست یابد، که سایرین چه در دنیا و چه در آخرت از وصول بدان ناتوانند. از سوی دیگر حداقل روزی هر انسان از این اطوار آن است که وجود آنها را تصدیق نماید.^۱ او مخاطبانش را از انکار وجود چنین ساحتی برحذر می‌دارد و معتقد است و رای عقل اطوار بی‌شماری هست که از تعداد آن کسی جز خداوند آگاه نیست.^۲ مدرکات طور و رای عقل نیز بر دو قسمند؛ برخی همانند اولیات برای عقل، ادراکشان برای طور و رای عقل بدهی است؛ اما ادراک قسم دیگر دشوار است و وصول بدان از همگان بر نمی‌آید، لذا باید تنها بدان ایمان آورد، شاید خداوند راهی برای وصول، بر انسان بگشاید.^۳

او در دیگر آثارش نیز بدین طور اشاره می‌کند، به عنوان مثال در تمهیدات، ضمن بیان نحوه شناخت و ادراک حق، با نقل سخنی از شیخ خود «لا يعرف الحق الا الحق» عقل را از فهم این حقیقت عاجز می‌خواند و می‌گوید «اگر و رای عقل چیزی داری، خود دانی که چه می‌گوییم»^۴

در نامه‌ها نیز، برای تشریح ادراک و رای عقل، آن را به ذوق و طبع شاعری تشبیه می‌کند که تنها عده اندکی از آن برخوردارند و با آن اموری را که دیگران از فهم آن ناتوانند، ادراک می‌کنند. او کسب چنین ادراکی را همانند شعر گفتن یک فارسی زبان، به زبان عربی، ممکن، و حاصل تلاش و مجاهده بسیار می‌داند.^۵ نزد قاضی علم حاصل از طور و رای عقل، میراث سیر و سلوک، و رزقی آسمانی است که منوط به تقوی یعنی تطهیر دل از اغیار است. علم لدنی، حاصل «ادبنی ربی» است، که با قلم «علم بالقلم»^۶ بر لوح قلب، ایمان می‌نویسند «کتب فی قلوبهم الایمان»^۷ تا چشمه‌ای از چشمه‌های حق گردد.^۸ در این مقام، کاتب، حق است و دل ملکوتی، مجرای معانی و حقایق، و عقل که از عالم جبروت است، مترجمی است میان دل و ذهنی که متعلق به عالم ملک است.^۹

۱. همان: ۹۷

۲. همان: ۲۷.

۳. همان: ۹۳

۴. عین القضاة همدانی، تمهیدات: ۲۸۳

۵. همو: نامه‌ها، ۳۹۳/۲-۳۹۴

۶. علق/۴

۷. بروج/۲۲

۸. عین القضاة همدانی نامه‌ها: ۲۲۵/۱-۲۲۶

۹. همان: ۲۷۷/۱

۱-۲- اثبات حدوث عالم در ساحت عقل از سوی عین القضات

ترادف معنای سرچشمه وجود و قدمت عالم، برگرفته از فلسفه نوافلاطونی است و عین القضات تفسیر خطا از این سخن صحیح خود را کار دشمن مغرض می‌داند و معتقد است می‌توان سخن حق را به نحوی تفسیر نمود که معنای باطلی بر آن حمل گردد. به همین نحو «ینبوع الوجود» به اعتقاد وی اصطلاحی است که قابل تاویل به معانی گوناگونی است، که برخی از آنها درست و بعضی نادرستند. مخالفان با بی‌انصافی آن را قدم عالم و عدم علم الهی به جزئیات، معنا نموده‌اند، حال آنکه قاضی در همان کتاب زبده، که عبارت موردنظر را از آن برگرفته‌اند، صفحاتی را به اثبات حدوث عالم و علم خداوند به جزئیات، اختصاص داده است.^۱

عین القضات در تمهیدات نیز ضمن تقسیم موجودات به سه دسته واجب، جایز و مستحیل الوجود، ذات باری تعالی را قائم به نفس، وجودی بی‌ابتدا، و تنها قدیم حقیقی می‌خواند.^۲ همچنین در نامه دهم در بیان اسرار «الله اکبر» نماز، برای اثبات صانع به روش عقلی، از حدوث عالم مدد می‌گیرد و می‌گوید هر حادثی ناگزیر باید سببی داشته باشد، که موجب آن باشد. آنگاه با آوردن مثالهای متعددی از عالم محسوسات، محدثاتی را نشان می‌دهد که هر یک برای به وجود آمدن نیازمند سببی بوده‌اند. سپس نتیجه می‌گیرد عالم محسوس که خود حادث است نیز باید صانعی عالم، قادر، حی و مرید و از همه مهمتر قدیم داشته باشد که سبب ایجاد آن باشد. هر چند این راه از آن گروهی است که ابتدا صنع را می‌بینند، سپس به وجود صانع پی می‌برند، حال آنکه عارفان اول صانع/آفتاب را می‌بینند، سپس صنع/شعاع را به وی نسبت می‌دهند.^۳ در نامه چهاردهم نیز به روش عقلی - که آن را علم کودکان می‌خواند - اثبات می‌کند وجود دو قدیم محال است.^۴

۱-۳- ازلیت حق و عدم عالم در طور و رای عقل

عین القضات در فصل سی و هفتم زبده با اظهار ناتوانی عقل از تشخیص قدم یا حدوث عالم، هر دو این امور را به لحاظ عقلی محال می‌داند. حال آنکه اهل بصیرت - که ساکنان طور و رای عقلند - نسبت عالم به خداوند متعال را، نسبت معدومی می‌دانند

۲. عین القضات همدانی ۱۳۸۶: ۳۳۸
 ۴. همان: ۱۱۸/۱-۱۲۳

۱. عین القضات همدانی ۱۹۶۲: ۹-۱۰
 ۳. همو ۱۳۸۷: ۸۰-۸۴

فاطمه کیانی

که بدلیل عدم استحقاق وجود، و نیز عدم آمادگی پذیرش نور وجود ازلی، در آینده موجود خواهد شد. علت وجود آن هم، خدایی است که از ازل تا ابد بر حالی واحد است.^۱ به باور وی معتقدان به قدم زمانی عالم دچار خطا شده‌اند، چرا که لفظ عالم به هر معنایی که تصور شود، وجود اکثر موجودات آن، بر زمان پیشی دارد. اما اگر از قدیم بودن عالم امر دیگری منظور ایشان است، از ادراک آن ناتوان است.^۲

نزد وی اینکه برای عالم در کنار خداوند وجودی تصور کنیم، خطایی بزرگ است و او با نظر عارفانه خویش، اساسا موجودیتی برای ماسوی نمی‌بیند، نه اکنون و نه قبل و بعد از این. ماسوی بنحو بالذات در برابر حق، باطل و فانی و از میان رفتنی هستند و وجود خود را از قدرت ازلی وی گرفته‌اند. او محیط بر زمان و مکان و سایر موجودات است، و سبقت او بر همه موجودات عالم، و بر زمان گذشته و آینده، یکسانست. این حقیقتی است که برای عارف به جهت گشایش چشم معرفت، یقینی است، اما عقلا و اهل علم از ادراک آن ناتوانند. حقیقت آن است که خدا در همه زمانها بوده و هست و خواهد بود و هیچ موجودی با او نیست. «ازلیت او با ابدیت وی بی هیچ تفاوتی حاضر است.» جنب سلطنت او چیزی قابل تصور نیست و «آنجا که خورشید فروزان است، وجود خفاشان متصور نیست.»

بین ازلیت و ابدیت در حقیقت تفاوتی نیست و ازلیت امری مربوط به گذشته نیست، بلکه آنجا که ازلیت است، نه گذشته‌ای وجود دارد، نه آینده‌ای. ما انسانها از آنجا که ناچاریم برای نسبت‌های مختلف، الفاظ متفاوتی را بکار ببریم، آنگاه که معنای ازلی را با نسبتی که با آینده دارد، اعتبار کنیم، واژه ابدیت؛ و اگر آن را با نسبتی که با گذشته دارد در نظر بگیریم، لفظ ازلیت را بکار می‌بریم. اگر چه ادراک معنای ازلیت با علم ممکنست، محالست که انسان با علم به حقیقت ازلیت حق دست یابد، چرا که فهم معنای امری، و رسیدن بدان، متفاوتست. رسیدن به ازلیت تنها با گشودن بند اسارت زمان ممکنست. او برای فهم این حقایق، عبارتی را در عالم وجود بهتر از آنچه خود برگزیده، نمی‌یابد، چرا که اینها معانی هستند که در ظرف عبارات نمی‌گنجند و هر که چنین کند، به حقیقت آن معانی ظلم نموده است.^۳

وجود سخنانی که صراحتا حاکی از باور وی به حدوث عالم در ساحت عقل است

۱. همو ۱۳۷۹: ۴۳-۴۴

۲. همان: ۵۵

۳. همان، ۵۶-۶۰

در آثار قاضی، نشانه آن است که بنا بر اظهار خود وی، مخالفان در فهم سخنان وی دچار خطا شده و مغرضانه آنها را سوء تعبیر نموده‌اند. در حقیقت وی با تقسیم مراتب ادراک انسان به عقل و ماورای عقل، سخن گفتن از حدوث یا قدم عالم را مقوله‌ای مربوط به طور عقل می‌داند و در همین ساحت به اثبات حدوث عالم و قدم حق می‌پردازد. اما سخن اصلی قاضی، معرفی طور و رای عقل است که در آن تقسیمات کلامی ارزش خود را از دست می‌دهند و اساساً عالم در کنار خداوند وجودی ندارد که بتوان از حدوث یا قدم آن سخن گفت و زمان مقوله‌ای مادی و پیدایش آن متاخر از اغلب موجودات عالم است.

۱-۴- اثبات علم الهی به جزئیات

عبارتی از کتاب زبده که در بیان علم خداوند به جزئیات است و از سوی مخالفان قاضی مورد انتقاد قرار گرفته عبارت است از اینکه «خداوند کثیر و کل، و ماسوی، واحد و جزءاند»^۱ قاضی می‌گوید منظور از این عبارت آن است که همه موجودات در برابر عظمت ذات خداوند همچون جزء در مقابل کل و واحد در برابر کثیر، و همگی قطره‌ای از دریای قدرت او هستند نه آنکه خداوند دارای اجزاء و قسمت پذیر باشد. بعلاوه هدف خود از این سخن را رد ادعای فلاسفه مبنی بر اینکه از واحد، جز واحد صدور نمی‌یابد، و خداوند شیء واحد آفریده است؛ می‌خواند.^۲ او در جای دیگر این قاعده فلسفی را گزافه‌گویی بزرگ و نزد اهل بصیرت، کفر صریح می‌نامد.^۳ با این همه نظریه صدور موجودات کثیر از خدای واحد را در ساحت عقل می‌پذیرد و آن را امری مختص طور عقل می‌داند و می‌گوید تصور همراهی و معیت موجودی با خداوند ممکن نیست، چرا که هیچ چیز با او نیست ولی او با همه چیز هست و موجودات از جهت وجود و صدور از وی از مراتبی برخوردارند. نزد عقل نخستین موجود، مقرب‌ترین ملک، یا روح مذکور در آیه شریفه «یوم یقوم الروح و الملائکه صفا»^۴ است و او واسطه انتقال نور وجود ازلی به سایر موجودات است. اما واسطه‌های میان خداوند و آسمان اوّل بسیارند، به نحوی که عقل از فهم آن ناتوانست و تنها اهل معرفت، به طریقی جز استدلال آن را درمی‌یابند.^۵ وی در تشریح مساله صدور نزد عرفا، اظهار می‌کند عرفا خلاف فلاسفه مصدر وجود را کثیر، و همه موجودات دیگر را

۱. عین القضاة همدانی، ۱۳۷۹: ۲۱

۲. عین القضاة همدانی، ۱۹۶۲: ۲۷-۲۸

۳. همو، ۱۳۷۹: ۴۵

۴. النبا/۳۸

۵. عین القضاة همدانی، ۱۳۷۹: ۶۲-۶۵

فاطمه کیانی

همچون ذره‌ای در برابر وی می‌دانند و معتقدند وجود ازلی با وجود همه موجودات بطور یکسان همراه است. حقیقتی که عقل بدلیل ناتوانی آن را انکار می‌کند، و برخی موجودات را به حق نزدیکتر و بعضی را دورتر می‌بیند.^۱

عین القضات اذعان می‌کند که عبارت «خداوند کثیر است و کل، و ماسوی، واحد و جزءاند» پیچیده است و با آوردن مثالی سعی در روشن نمودن آن دارد. او با تشبیه علم الهی به خورشید، آن را واحدی می‌نامد که شعاعهای مختلف که همان علم بندگان است از آن ساطع می‌شود. پس همانطور که ما خورشید را واحد و شعاعهای آن را بسیار می‌پنداریم، باید علم حق را حقیقت علم بدانیم که خلق از روی مجاز و اشتراک بدان متصف می‌شوند. منکران علم خداوند به امور جزئی را که متأثر از زمان است، مستلزم تغییر و دگرگونی آن می‌دانند، در حالی که نزد قاضی زمان، مقدار حرکت، و حرکت از خواص جسم است که نسبت به سرچشمه علم ازلی پستترین است. لذا علم ازلی الهی متوقف بر چیزی نیست و از دگرگونی موجودات متغیر نمی‌شود. در وجود ما با تغییر معلوم، علم دگرگون می‌شود.^۲ اما نسبت همه موجودات و همه زمان‌ها با خداوند یکسان است، چرا که او واسع است و علم او به وجود اشیاء مایه ایجاد آنهاست. عقل از ادراک حقیقت علم ازلی او که همه امور جزئی را در برمی‌گیرد ناتوان است^۳ و تصدیق آن موقوف بر پیدایش طور و رای عقل است.^۴ چرا که خداوند متعال برتر از عقل و محیط بر آن است، لذا عقل نمی‌تواند بر او و صفاتش احاطه یابد و هرگز نباید به فهم آن طمع کند.^۵

عین القضات در اثبات علم الهی به جزئیات چنین استدلال می‌کند که خداوند مصدر وجود است و همه موجودات عالم وجود خود را از وی گرفته‌اند، لذا همه با ذات وی نسبتی دارند و حق نیز به هر یک از آنها وجهی دارد، پس همه موجودات نزد ذات حق حاضرند و او ضرورتاً بر همه ذرات وجود آگاه است.^۶ بعلاوه از آیاتی چون «وسع کل شیء علماً»^۷ و «احاط بكل شیء علماً»^۸ استفاده می‌کند و بکارگیری واژه‌های «وسعت» و «علم» درباره همه اشیاء را نشانه فراگیری علم الهی می‌داند.^۹ همچنین آیه

۱. همان، ۶۶-۶۷

۲. همان، ۲۲

۳. همان، ۲۵

۴. همان، ۲۴

۵. عین القضات همدانی، ۱۳۷۹: ۲۵

۶. همان، ۲۰

۸. طه/۹۸ش

۹. طلاق/۱۲

۱۰. عین القضات همدانی ۱۳۷۹: ۲۱

شریفه «فاینما تولوا فتم وجه الله» را به تنهایی برای اثبات علم ازلی خداوند به همه امور کلی و جزئی کافی می‌داند.^۱ او در نامه هجدهم نیز، در بحث صفات حق تعالی و حدوث یا قدم آن، به مسأله علم خداوند به امور جزئی پرداخته و آن را امر دشواری می‌خواند که بسیاری از فهم آن ناتوانند و درباره آن دچار گمراهی شده‌اند. تنها کسانی که بواسطه نوری از جانب خداوند، شرح صدر یافته و موید به «روح منه» هستند، یعنی به طور ورای عقل بار یافته‌اند، حقیقت این معنا را ادراک می‌کنند.^۲ در آن ساحت، همه زمانها نزد علم او یکسانند، و در کمی و زیادی آنها تفاوتی نیست.^۳

۲- قدمت زمانی عالم و خلق آن به همراه پسر در خدا نزد اکهارتوس

سه مورد از اتهامات مطرح شده علیه اکهارتوس به مسأله خلقت ازلی عالم، همزمان با به وجود آمدن پسر ازلی خداوند مربوط است. او در دو مورد از دفاعیه‌اش بدین اتهام که برگرفته از تفسیر وی بر سفر پیدایش است، اشاره نموده و بدان پاسخ می‌دهد. نزد اکهارتوس ازلیتی که خدا در آن آسمانها و زمین را آفرید، همین حالا، و نخستین اکنون محض ازلیت^۴ است. او این بیان را حق و ضروری می‌داند و اضافه می‌کند، خلقت و همه اعمال خداوند، همان ذات^۵ اوست، اما وقتی می‌گوییم خدا عالم را از ازل آفریده است، منظور این نیست که عالم از ازل وجود دارد، آنگونه که جاهلان می‌پندارند. چون هر آنچه که ذاتا مخلوق است، نمی‌تواند ازلی باشد، پس عالم وضعیتی^۶ ازلی نیست.^۷ وی در اثبات باور خود به اوگوستینوس متوسل شده و یکی از سخنان وی در اعترافات را نقل می‌کند:

«همه آنچه را که در فردها و پس از آن به وجود خواهند آمد، تو امروز می‌آفرینی و همه آنچه را که دیروز و پیش از آن پدید آمده؛ امروز آفریده‌ای. اگر کسی این را درنیابد مرا چه باک؟!»^۸

نزد وی خداوند از ازل بوده، هست و خواهد بود. از این رو موسی فرمود خداوند آسمانها و زمین را بدون هیچ ابزار یا واسطه‌ای در اولین لحظه ازلی آفریده که خود

۲. همو، ۱/۱۳۸۷: ۱۵۰-۱۵۳

۱. همان: ۲۶

۳. همان: ۲۲۱/۱

4. first simple Now of eternity

5. essence

6. state

7. Eckhartus 1941: 265

8. Eckhartus 1981: 75

فاطمه کیانی

در آن بوده است. به همین دلیل است که اکهارتوس در پاسخ کسی که از او پرسید، چرا خداوند پیشتر آسمانها و زمین را نیافریده گفت «نمی توانست چنین کند چون خودش هم پیش از آنکه جهان باشد، نبود.» خداوند جهان را در همان اکنونی^۱ که خود بوده، و پسر همدات^۲ خود را که در همه چیز با او برابر است متولد ساخته، آفریده و انتظار آینده‌ای را که در آن دست به خلقت عالم بزند، نکشیده است. او مطابق روش معمول خود، برای اثبات درستی باور خویش، به کتاب مقدس متوسل می‌شود. در مزامیر^۳ آمده «خداوند یکبار سخن گفت، و من دو بار شنیده‌ام» منظور از «دو» آسمانها و زمین، یا تجلی و ظهور اشخاص تثلیث در الوهیت و آفرینش جهان است. خداوند یکبار در خلق پسرش سخن گفت. پسر همان کلمه است که با بیان آن عالم نیز خلق شد. در آیه دیگری نیز آمده «او سخن گفت و آنها خلق شدند.»^۴ خداوند دائماً یک چیز را بیان می‌کند و سخن وی دائماً واحد است. در این سخن واحد پسرش، روح القدس و سایر مخلوقات را بر زبان می‌آورد، در خدا تنها یک سخن هست.^۵

اتهام دیگر اکهارتوس که بنوعی با خلق ازلی عالم در ارتباط است، این باور اوست که امور فروتر، در وجود مقدمند، و نزد وجود - خداوند - با امور فراتر برابرند. از این رو خداوند امور متعالی و پست را همزمان و بطور ازلی آفریده و در آفرینش میان آنها تمایزی ننهاده است. او این اعتقاد خویش را همان سخن مزامیر می‌داند «اگر به آسمان صعود کنم، تو آنجایی، و اگر به جهنم نزول کنم نیز تو آنجایی»^۶ که به بیانات مختلف در کتاب مقدس تکرار شده است. «در آغاز خداوند آسمانها و زمین را آفرید»^۷ و «پروردگارا تو در آغاز بنیاد زمین را نهادی و آسمانها کار دستانت دوست»^۸ از آنجا که سخنان یوحنا^۹ قدیس بارها مورد سوءفهم قرار گرفته، اکهارتوس در بخش پایانی کتاب *تسلی الهی* پیش‌بینی می‌کند که افراد جاهل مطالب موجود در این کتاب یا سایر آثار او درباره خلق ازلی عالم را باطل بخوانند. از این رو با نقل سخنی از *اعترافات اوگوستینوس* پاسخ ایشان را می‌دهد: «خداوند امروز همان کاری را می‌کند،

1. Now

2. coeternal

۴ همان: ۱۴۸:۵

۳. مزامیر ۶۲:۱۱

5. Eckhartus 1941: 279

6. Idem 1986 : 293

۷. مزامیر: ۱۳۹:۸

8. Eckhartus 1941: 279

۱۰. مزامیر ۱۰۲:۲۵ و عبرانیان ۱:۱۰

۹. پیدایش: ۱:۱

11. Eckhartus 1941: 265

که هزاران سال گذشته انجام داده و در هزاران سال آینده نیز انجام خواهد داد.»^۱ برای روشن شدن این اتهام و صحت و سقم آن، بررسی ماهیت زمان و نحوه خلقت عالم نزد اکهارتوس ضروری است.

۲-۱- ماهیت زمان

سنت اوگوستینوسی که باور رسمی کلیسا بر اساس آن شکل گرفت، زمان را امری مخلوق و دارای ابتدا و انتها می‌دانست. اکهارتوس نیز هرگز وجود زمان در حیات مادی انسان را انکار نمی‌کند و معتقد است منکر زمان، در حقیقت آن را اثبات نموده، چون بدون سخن گفتن که خود عملی زمانمند است، انکار زمان محال است. ^۲ زمان، ماده، و کثرت، نزد وی، موانع ادراک خداوند هستند و تا زمانیکه انسان دریند آنها باشد، خدا از آن وی نیست. ^۳ انسان می‌تواند این موانع را از میان بردارد، و از محدوده زمان گذر کند، بدین ترتیب در نور خدا زندگی خواهد کرد، و به زمان گذشته و آینده آگاهی ندارد، و مانند خداوند، تنها ازلیت واحد را می‌شناسد. به گفته اوگوستینوس لذت دائمی آن است که انسان لذت خود را فراتر از زمان بجوید.^۴

آنچه که او به پیروی از ارسطو، ابن رشد و اوگوستینوس سعی دارد اثبات کند این است که در خداوندی که وجود محض است، زمان وجود ندارد و عدم است، و از آنجاکه وجود با عدم جمع نمی‌شود، خداوند زمانمند نیست و شر، نیاز، تضاد، و گناه، نیز که همه اموری عدمی هستند، در او راه ندارد. لذا معرفت به زمانیکه وجود ندارد نیز ممکن نیست.^۵ او در موعظه‌ای تحت عنوان گذر به فراتر از زمان ^۶ می‌کوشد با توصیف زمان مادی و بی‌زمانی الهی، تمایز این دو روز را نشان دهد. روز نفس، با طلوع خورشید آغاز می‌شود و زمان از دگرگونی آسمانها پدید می‌آید. اما روز خداوند که اکهارتوس آن را «اکنون»^۷ نیز می‌نامد، روزی کامل است، که شب و روز را دربرمی‌گیرد. شش روز، یا شش هزار سال پیش، هر دو به یک اندازه، و مانند دیروز، بدان نزدیکند، چرا که همه برهه‌های زمانی در روز خداوند حاضر است. این روز، حقیقت لحظه‌ی حاضر، و برای نفس، ازلیتی است که در آن

1 Ibid: 72-73.

2. Eckhartus 1981: 143

3. Eckhartus 1941:151

4. Eckhartus 1941: 209

5. Ibid : 294

6. Get beyond time

7. Now

فاطمه کیانی

پدر، تنها پسر مولود خویش را، متولد ساخت و نفس در خداوند، تولد دوباره یافت.^۱ تاویل «امروز» در کتاب مقدس^۲ ابدیت است و اوگوستینوس نیز در اعترافاتبدان اشاره نموده است.^۳ «اکنون» در بردارنده همه زمانهاست، لذا نزد اکهارتوس اکنونی که خدا در آن عالم را آفرید، و آخرین روز عالم هر دو به یک اندازه به زمان حال نزدیکند.^۴ به عبارت دیگر اکنونی که در آن خداوند انسان نخستین را خلق کرد، همان لحظه‌ی کنونی است که در آن آخرین انسان را از میان برمی‌دارد. همه این لحظه‌های کنونی در خداوند واحدند و او تنها یک «اکنون» دارد.^۵

ازلیت نام دیگریست که اکهارتوس بر بی‌زمانی خداوند نهاده، و در تفسیر سفر خروج، آن را اکنون پایداری می‌خواند که غیرقابل تقسیم و فراتر از محدودیت‌ها است. از این رو وجود دو امر نامحدود در آن، محالست. چون تعدد امور نامحدود، به معنای این است که فراتر از هر یک چیزی وجود دارد، و این ناممکن است. پس چیزی فراتر از امر نامحدود، وجود ندارد. در ازلیت، پس و پیش وجود ندارد؛^۶ لذا آنچه هزار سال پیش رخ داده، یا هزار سال بعد رخ خواهد داد، یا هم‌اکنون رخ می‌دهد، همه، در ازلیت واحدند. خلقت گذشته و آینده‌ی خداوند نیز عملی واحد است، چون در ازل به وقوع پیوسته است. انسانی که فراتر از زمان است نیز، در ازلیت همکار خداوند است. اما از نظر اکهارتوس تنها انسان‌های خردمند از عهده ادراک این مساله برمی‌آیند، و سایرین، باید بدان ایمان آورند.^۷ خداوند در ذات خویش حضور همیشگی صرف است، و در او این و آنی نیست، چرا که هر چه در خداست، خود خداست.^۸ او با زمان سروکار ندارد و همه افعال او ازلی و ابدی است، از این رو عطای او همواره در ازلیت بی‌زمان رخ می‌دهد. بعلاوه او چیزی خارج از وجود خود نمی‌بخشد. پس آفرینش عمل ازلی خداوند و بخشش همه‌ی وجود اوست. اما ما بخشش او را در زمان، دریافت می‌کنیم.^۹

اکهارتوس در تفسیر «پروردگارا تو تا ابد حکمرانی خواهی کرد»^{۱۰} با تأکید بر فرازمانی

1. Ibid : p 212

۲. مزامیر ۷:۲

3. Ibid : 295

4. Eckhartus 1986:256

5. Eckhartus 1941: 209

6. Eckhartus 1986 : 58

7. Eckhartus 1986: 298.

8. Eckhartus 1986: 246.

9. Eckhartus 1941: 290

۱۰. خروج ۱۸:۱۵

الوهیت، و دریافت زمانمند انسان، موجودات ازلی را به دو دسته تقسیم می‌کند، خدایی فراتر از ازل، که حاکمیت او طبق آیه مذکور، مسبوق بر ازل است، و امور ازلی که فعل او هستند. وی در توضیح وجود فراازلی خداوند به ذکر دلایل آنسلم می‌پردازد. اول اینکه خداوند بعنوان علت‌العلل، فراتر از همه امور ازلی است. دوم، اموری که ما ازلی می‌خوانیم، می‌توانند عدم، یا خارج از وجود باشند. سوم، خداوند ازلی نامحدود است، اما امور دیگری که ازلی می‌دانیم متشکل از اجزاء محدود و نامحدودند. و چهارم اینکه خداوند بدلیل حضور دائمی‌اش^۱ فراتر از ازل، و تمامیت ازلیت او، عملاً نزد وی حاضر است. لذا همه زمانها نزد ذات خداوند حاضر است و هیچ چیزی از وی پنهان نیست. اما سایر موجودات ازلی چنین ویژگی ندارند. موسی در این آیه، ازلیت را یک بازه زمانی می‌داند. بدین ترتیب خداوند طبیعتاً از سایر امور ازلی متعالی‌تر است، چون در هیچ بازه زمانی نمی‌گنجد. اکهارتوس با استناد به سخنان برخی از مراجع کلامی، و ایجاد تمایز میان مفهوم ازلیت در خداوند و انسان‌ها، قصد دارد از اتهام مقدر ممانعت کند. مثلاً بوئتیوس در تسلائی فلسفه می‌گوید اگر عالم و حرکت را اموری ازلی بپنداریم، تفاوت خدا و سایر امور ازلی، بر حرکت استوار است. از سوی دیگر می‌توان ازلیت را بازه‌ای زمانی در مخلوقات دانست که در آن با خداوند، بعنوان پدیدآورنده و علت، شریکند. اوگوستینوس در کتاب هشتاد و سه سوال^۲ خداوند را آغازگر این معنای ازلیت می‌داند، موجودی که با خلقش، مخلوقات را ازلی می‌سازد. پروکلوس نیز در کتاب علل^۳ وجود را در مرحله اولیه‌اش مسبوق و برتر از ازل می‌داند.^۴ نزد اکهارتوس خدایی که متأثر از زمان باشد، دیگر خدا نیست، نفس نیز همین گونه است.^۵

۲-۲- خلق عالم

اکهارتوس در رویکرد خاص خویش به زمان که بنوعی با خلقت عالم در ارتباط است، از اوگوستینوس متأثر بوده و تقریباً در همه آثاری که بدین موضوعات پرداخته، نام وی را ذکر نموده است. لذا پیش از پرداختن به موضوع خلقت عالم در تفکر اکهارتوس لازم است به نظرات اوگوستینوس، اشاره‌ای گذرا داشته باشیم.

1. presentiality

4. Book of causes

6. Eckhartus Pfeiffer :80

3. Book of Eighty.Three Questions.

5. Eckhartus 1986 : 70-71

فاطمه کیانی

متکلمان مسیحی از معنی دوگانه لوگوس که عقل و سخن است، برای تبیین خلقت و نظم عالم استفاده کردند. ایشان با اینکار هم سنت یهودی-مسیحی درباره خلقت عالم را پذیرفتند و هم سنت یونانی. در سفر پیدایش یهوه با استفاده از ابزار سخن یا کلام خویش خلق می‌کند، حال آنکه سنت فلسفی یونان بر عقلانی بودن نظام عالم تأکید می‌کند و در فلسفه‌های رواقی و افلاطونی میانه، صانع همان لوگوس است. پس اگر بگویم خدا با کلمه، عالم را خلق نمود، منظور آن است که کلمه خدا که خود خداست، به روشی عقلانی و آگاهانه عالم را آفرید!

اوگوستینوس در چهارچوب سنت مسیحی، معتقد به خلقت از عدم^۲ است. خلقت نزد وی امری ارادی و اختیاری است، نه مانند نظریه صدور نوافلاطونی که بر اثر فیضان واحد، عقل اول از او صادر شده است. خداوند عاقل و حکیم است و با عقل و حکمتش خلق می‌کند. عقل خدا همان سخن اوست. هنگامیکه خدا گفت باش، همه چیز موجود شد. نزد اوگوستینوس، خداوند آسمان و زمین را در کلمه آفرید، در پسرش که قدرت، حکمت و حقیقت اوست. وی آغاز را همان حکمت، و حکمت را همان آغازی می‌خواند که خدا در آن آسمانها و زمین را آفرید.^۳ از آنجا که خدا با عقلش خلق کرد، خلقت عقلانی هم هست. خلقت نزد اوگوستینوس زمانمند است. او در *اعترافات* بحث مفصلی درباره ماهیت زمان دارد و معتقد است با آفرینش موجودات، زمان هم خلق شد. خداوند بدلیل سرمدیتش قبل از زمان و موجودات، وجود داشته است. سرمدیت اوگوستینوس برتر از همه زمانها، و یک «اکنون ابدی» است.^۴ او از آینده نیز فراتر است، چون اموری که در آینده واقع می‌شوند، گذشته نیز می‌شوند، اما خداوند همیشه همانست که هست او فراتر از زمان و تغییر است. او نظریه خلقت ازلی را که اوریگنس در قرن سوم میلادی ابراز کرده بود، نپذیرفت. اوگوستینوس معتقد است خداوند جهان را در یک لحظه و یک بار خلق کرده. او سخن سفر پیدایش را صحیح می‌داند، اما به نظر او این سخن برای عوام است و باید برای فهم کتاب مقدس متن آن را تفسیر رمزی و تمثیلی کرد.^۵

۱. ایلیخانی، ۱۳۸۰: ۲۸۵-۲۸۶

2. creation ex nihilo

۴. همان ۳۶۳

۳. قدیس آگوستین ۱۳۸۷: ۳۶۲

۵. ایلیخانی، ۱۳۸۰: ۱۰۲-۱۰۴

اکهارتوس با نقل قول از مراجع فلسفی، خداوند را علت ذات خویش می‌خواند.^۱ او عالم را در اکنون ازلی، درست از همان لحظه‌ای که خود، خدا بود، همین اکنونی که از ازل در آن وجود دارد، و ظهور و تجلی اشخاص تثلیث بنحو ازلی در آن رخ می‌دهد، آنگاه که هنوز زمان، و قبل و بعدی وجود نداشت، آفرید، و منتظر لحظه‌ای در آینده که در آن عالم را خلق کند، نماند. از این رو سخن گفتن از تاخیر در آفرینش، جاهلانه است. او یکبار برای همیشه سخن گفت و با تولد پسر ازلی خود، که خدا و در همه چیز با او برابر است، عالم را نیز خلق کرد.^۲ ولادت، نیز نزد او امری واحد است، و پدر تنها پسر مولود خود را متولد می‌سازد. نفسی که اکنون حیات دارد، همان نفسی است که پدر، تنها پسر مولود خویش را در آن زایید و در آن ولادت، نفس تولد دوباره یافت.^۳ دلیل اکهارتوس برای باور به آفرینش بعنوان عملی خارج از زمان، این است که هرگونه تلاش و جنبش طبیعت، در طلب وجود است و تا زمانی که بدان دست نیابد آرام نمی‌گیرد و از حرکت و فعالیت باز نمی‌ایستد. دست یافتن آن به وجود، مایه تسکین و خشنودی آن است. از این رو عمل آفرینش، که به همه چیز وجود می‌دهد، زمانمند نیست، بلکه خود، هدف زمان است.^۴

او برای جمع نظریه سنتی خلق از عدم در مسیحیت، و تئوری نوافلاطونی موجود در انجیل یوحنا، منظور از آغاز^۵ در آیه «در آغاز خداوند آسمان و زمین را خلق کرد»^۶ را عقل دانست، همانکه در ابتدای انجیل یوحنا^۷ کلمه، لوگوس یونانی یا عقل خوانده شده است. او به تبعیت از افلاطونیان، اصل کلی و مبدا پیدایش همه اشیاء را عقل آنها دانست، مثلی که اساس وجود و ادراک همه چیز است. با وجود این با رد نظریه صدور، ضرورت طبیعی آفرینش را انکار، و بر ارادی و آگاهانه بودن خلقت خداوند تاکید نمود. آفرینش آسمان و زمین در آغاز یعنی در عقل، بنوعی اثبات آگاهانه بودن آن است. چون طبیعت خداوند عقل، و وجود وی همان ادراک است. از این رومخلوقات را در وجود، و بواسطه عقل پدید آورد، و علماو به امور کثیر، بساطت وی را نفی نمی‌کند.

اکهارتوس قاعده فلسفی «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» را می‌پذیرد، اما آن امر واحد را همه‌ی عالم می‌داند، که بعنوان یک کل توسط خداوند خلق می‌شود. نزد وی وجود، حیات،

1. Eckhartus 1941: p 295

2. Eckhartus 1981: p 84 – 85

3. Idem 1941: 214

4. Idem 1986: 94

5. principle

۷. یوحنا ۱:۱

۶. پیدایش، ۱:۱

فاطمه کیانی

ادراک و فعالیت خدای خالق، واحد و بسیط است. خداوند بی واسطه کل عالم خلقت را آفرید، چرا که اگر یکی از عناصر موجود نبود، عالم، کامل نمی‌شد. خدا آسمان و زمین را که متعالی‌ترین و پست‌ترین امورند، و بدین ترتیب کل عالم را یکجا آفرید. مانند کشاورزی که دانه‌های گوناگون را در زمانی واحد در زمین می‌کارد، اما آنها در زمانهای متفاوتی ثمر می‌دهند. او چنان خلق کرد که هم‌اکنون خلق می‌کند. از سوی دیگر «در آغاز» یعنی در «پسر»، لوگوس یا کلمه‌ای که اصل و منشا همه اشیاست. پس خداوند آسمان و زمین را در پسر آفرید. نزد اکهارتوس نمونه‌های ازلی اشیا در خداوند، وجودی دوگانه دارند. وجود عقلانی در نفس، که آسمان تمثیل آن است، و وجود مادی خارج از نفس، که زمین نشان‌گر آن است.

اکهارتوس اعتقاد به وحدت را به افلاطون نیز منتسب نموده و از وی چنین نقل قول می‌کند که وحدت و بساطت، تنها شایسته‌ی خداوند است و هر چه از واحد، جدا شود، به ثنویت و سایر کثرات دچار می‌شود.^۱ اکهارتوس به پیروی از افلاطون، آفرینش خداوند را بر اساس نمونه‌های ازلی، مثل یا صور معقولی^۲ که بنحو ازلی در وی موجود است، توضیح می‌دهد. مثل، عناصر وجود غنی و نامتناهی او هستند. خداوند با دارا بودن مثل، در آنها و بواسطه آنها، وجود خویش را در درخشش کامل، بعنوان امری ازلی و نامخلوق، ادراک می‌کند.^۳ خداوند هر آنچه را که می‌توانست موجودیت یابد، آفرید. مخلوقات از ازل، با مثل و نمونه‌های ازلی خویش، در خداوند بودند. همه موجوداتی که هم‌اکنون زنده و دارای حیاتند، نیز در خدا هستند. اما خداوند علت شر، مرگ، و .. نیست. چرا که اینها امور عدمی هستند، و از خدا و در او نبوده‌اند. گذشته و آینده نیز در خدا، یا خدا در آنها نیست. لذا او جز آنچه که آفریده، نیافریده و نخواهد آفرید، و هر آنچه را که در گذشته آفریده، حقیقی است و اکنون وجود عینی دارد.^۴

برخی بی‌زمانی خلقت عالم نزد اکهارتوس را مربوط به عالم مثل به معنای افلاطونی آن، دانسته‌اند نه جهان پدیدارها. عالم مثلی که تجلی کامل علم خداوند، و ورای زمان و مکان است.^۵

اکهارتوس در یکی از موعظه‌هایش مطلب متفاوتی اظهار می‌کند که به گفته خود او پیش

1. Ideas

2. rationes

3. Otto 1970 :106

4. Eckhartus 1986 :p 152

5. Christian Mysticism 1956 : 151

از آن هرگز بیان ننموده است. هنگام آفرینش آسمانها و زمین و مخلوقات، خداوند کاری برای انجام دادن نداشت، و فعالیت و جنبشی درون وی وجود نداشت. او انسان را در اکنون ازلی آفرید و در نفس عقلانی نیز عمل مشابه خود را صورت داد. او به عمل خویش در نفس، عشق می‌ورزید. این عمل، چیزی جز عشق‌ورزی نبود و عشق، خود خداست. خدا به ذات خویش، جوهر خود، هستی خود، خدایی خویش، و همه مخلوقات عشق می‌ورزد. عشق خدا به مخلوقات بعنوان مخلوق نیست، بلکه بعنوان خدا آنها را دوست می‌دارد. در خداوند معرفت و عشق واحد است. پس معرفت وی به خویش نیز همان معرفت او به مخلوقات است، نه بعنوان مخلوق، بلکه بعنوان خدا. ظاهراً منظور وی از خدایی که هنگام آفرینش، عملی انجام نداد و کوچکترین تغییر و دگرگونی در وجود وی پدید نیامد، الوهیتی است که اکهارتوس آن را برتر از خداوند و منزّه از وجود می‌داند.

۳- مقایسه اتهام قدم عالم علیه عین القضاة و اکهارتوس

باور به قدمت عالم و خلق ازلی آن، یکی از اتهامات مشترک عین القضاة همدانی و یوهانس اکهارتوس است. منتقدان قاضی وجود عباراتی چون سرچشمه و مصدر وجود، کل و وجود حقیقی در کتاب زبده را دستاویز طرح این اتهام علیه وی ساختند و قدم عالم و عدم علم الهی به جزئیات را به وی نسبت دادند. مساله خلقت عالم از همان زمان که خدا وجود داشت و همراه با به وجود آمدن پسر ازلی او، یکی از اتهامات علیه اکهارتوس نیز هست. اما بررسی دفاعیه و سایر آثار این دو اندیشمند نشان می‌دهد این اتهام در مورد هیچ یک از آنها صحت ندارد و چنانکه گذشت منتقدان بدلیل عدم ادراک مباحثی که ایشان درباره خلقت عالم و بی‌زمانی آن مطرح نموده‌اند، چنین انتقادی را بر آنها وارد ساخته‌اند.

۳-۱- شباهت‌ها

اراده معانی باطنی از اموری چون حدوث یا قدم عالم عین القضاة در بیان مساله و دفاع از خویش در برابر اتهام اعتقاد به قدمت عالم، به ثنویت مورد علاقه خویش عقل/ورای عقل، باز می‌گردد و سخن گفتن از حدوث یا قدم عالم را متعلق به ساحت عقل می‌خواند و خود نیز در همین ساحت به اثبات حدوث عالم و قدم حق می‌پردازد. او بخشی از زبده را به اثبات حدوث عالم و علم خداوند به جزئیات اختصاص

فاطمه کیانی

داده و معتقد است باور به قدمت زمانی عالم خطاست، چون لفظ عالم به هر معنایی که تصور شود، وجود اکثر موجودات آن بر زمان پیشی دارد. گاه نیز عقل را از تشخیص قدم یا حدوث عالم ناتوان، و هر دو این امور را به لحاظ عقلی محال می‌خواند. اما در طور و رای عقل، که از نظرگاه قاضی معارف حقیقی در آن حاصل می‌شوند، تقسیمات کلامی ارزش خود را از دست می‌دهند و دیگر عالم در کنار خداوند وجودی ندارد که بتوان از حدوث یا قدم آن سخن گفت. از آنجا که ماسوی وجود خود را از قدرت ازلی حق گرفته‌اند، بنحو بالذات در برابر او باطل و فانی و از میان رفتنی هستند و خداوندی که بر زمان و مکان و سایر موجودات احاطه دارد، سبقت او بر همه موجودات عالم، و بر زمان گذشته و آینده، یکسانست. این حقیقتی است که عارف بدلیل گشایش چشم معرفت، به یقین می‌داند، اما عقلا و اهل علم از ادراک آن ناتوانند. زمان نیز مقوله‌ای مادی است که پیدایش آن متاخر از اغلب موجودات عالم است.

اکهارتوس اما چنین تقسیم بندی را به نحو روشن طرح نمی‌کند، بلکه در ساختاری کلامی - فلسفی از ساحت بی‌زمانی سخن می‌گوید که آن را ازل می‌نامد. ازلیتی که خدا در آن آسمانها و زمین را آفرید، نزد وی همین حالا و اولین لحظه ازلیت کنونی است. خداوند جهان را در همان اکتونی آفریده که خود بوده، و پسر همذات خود را که در همه چیز با او برابر است نیز در همان زمان ازلی متولد ساخته، و انتظار آینده‌ای را که در آن دست به خلقت عالم بزند نکشیده است. او در تفسیر سفر خروج ازلیت را اکنون پایداری می‌خواند که غیرقابل تقسیم و فراتر از محدودیت‌ها است. از این رو وجود دو امر نامحدود در آن محال است. چون تعدد امور نامحدود به معنای این است که فراتر از هر یک چیزی وجود دارد، و این ناممکن است. پس چیزی فراتر از امر نامحدود، وجود ندارد. انسان فراتر از زمان، در ازلیت همکار خدا است. امری که تنها انسان‌های خردمند از عهده ادراک آن برمی‌آیند، و سایرین، باید بدان ایمان آورند. عین القضاة نیز وجود خداوند را ازلی می‌داند و مراد وی از این واژه همان بی‌زمانی مورد نظر اکهارتوس است. نزد وی جنب ازلیت حق، گذشته و آینده وجود ندارد. اما ما ناگزیریم برای نسبت‌های مختلف، الفاظ متفاوتی را بکار ببریم، لذا وقتی معنای ازلیت را با نسبتی که با آینده دارد، در نظر می‌گیریم، واژه ابدیت، و آنگاه که آن را با نسبتی که با گذشته دارد لحاظ کنیم، لفظ ازلیت را بکار می‌بریم.

حقیقت ازلیت حق، نزد قاضی فراتر از علم انسان است، اما ادراک معنای آن با علم ممکن است. رسیدن به ازلیت با گشودن بند اسارت زمان، و ورود به ساحت و رای عقل امکان‌پذیر

است. عین القضاة در طور عقل ازلیت را بهترین عبارتی می‌داند که برای فهم این حقیقت می‌توان بدان توسل جست، چرا که معانی مربوط به طور و رای عقل، در ظرف عبارات عالم عقل نمی‌گنجد. بدین ترتیب نزد قاضی این قبیل مباحث کلامی نزد محققان صوفیه که ساکنان اطوار و رای عقلند جایگاهی ندارد، و اساساً این اتهام درباره وی بلاموضوع است. اکهارتوس نیز در کتاب *تسلی الهی*، پیش‌بینی می‌کند که افراد جاهل، مطالب موجود در این کتاب یا سایر آثار او درباره خلق ازلی عالم را باطل بخوانند. نزد وی نیز علم بدین حقیقت ممکن نیست و انسان تنها با از میان برداشتن موانع زمان، ماده، و کثرت می‌تواند آگاهی به زمان گذشته و آینده را از دست داده، و مانند خداوند در ازلیت واحد ساکن شود، و در نور خداوند زندگی کند.

مفهوم زمان

عین القضاة پیدایش زمان را موقوف به وجود حرکت می‌داند که خود وابسته به وجود اجسام است. بدین ترتیب زمان پس از به وجود آمدن اجسام پدید آمده و قبل و بعد نیز از عوارض آن است. بدین ترتیب قدمت زمانی عالم خطاست چرا که بسیاری از موجوداتی که در عالم وجود دارند مجرد، غیرمادی و غیرجسمانی هستند و لذا وجودشان موقوف بر زمان نیست و بر زمان مقدمند. موجودات جسمانی نیز پیش از پیدایش زمان وجود یافته‌اند و زمان متاخر از آنهاست.^۱ اما چنین زمانی بر خداوند قابل اطلاق نیست، چرا که او موجودی ازلی و محاط بر زمان است و وجودش مسبوق بر همه زمان‌هاست، و از آنجا که گذشته و آینده‌ای برای او متصور نیست، ازلیت و ابدیت در او یکسانست.^۲ معرفت نیز نزد عین القضاة حقیقتی فراتر از زمان و مکان است، که تنها در سایه رهایی از آنها حاصل می‌شود. آنگاه که انسان از هر آنچه که در بند زمان و مکان و لذا حادث است، رها گردد، به آسانی بسوی حق گام برمی‌دارد و به معرفت او نایل می‌شود.^۳

اکهارتوس نیز وجود زمان در به حیات مادی انسان منحصر می‌سازد و زمان، ماده و کثرت را موانع ادراک حق می‌خواند. زمانیکه انسان این موانع را از میان بردارد و از محدوده زمان گذر کند، در نور خدا خواهد زیست و همچون حق تنها ازلیت واحد را می‌شناسد. او در موعظه گذر به فراتر از زمان صراحتاً به تمایز زمان مادی از بی‌زمانی

۱. عین القضاة همدانی ۱۳۷۹: ۵۴-۵۵

۲. همان، ۵۹

۳. همان، ۹۹

فاطمه کیانی

الهی می‌پردازد و اصطلاحات روز نفس و روز خداوند را برای بیان آن بکار می‌گیرد. او روز خداوند را که بی‌زمان است «اکنون» می‌نامد، چون همه برهه‌های زمانی در آن حاضر است. این روز، حقیقت لحظه حاضر، و برای نفس ازلیتی است که در آن پدر، تنها پسر مولود خویش را، متولد ساخت و نفس در خداوند، تولد دوباره یافت. نزد وی اکنونی که خدا در آن عالم را آفرید و آخرین روز عالم هر دو به یک اندازه به زمان حال نزدیکند. به عبارت دیگر اکنونی که در آن خداوند انسان نخستین را خلق کرد، همان لحظه کنونی است که در آن آخرین انسان را از میان برمی‌دارد. همه این لحظه‌های کنونی در خداوند واحدند و او تنها یک «اکنون» دارد.

توسل به مراجعی چون غزالی و اوگوستینوس

عین القضات در شکوی ضمن تاکید بر وجود الفاظی چون سرچشمه و مصدر وجود در کتب غزالی، اظهار می‌کند منظور وی از استعمال چنین الفاظی اثبات خالقیت خداست، نه قدم عالم. او با استفاده از مرجعیت فکری امام محمد غزالی که در زمان وی از پذیرش عامه برخوردار بود می‌کوشد این باور خویش را هماهنگ با سنت دینی غالب معرفی نموده و بدعت‌آمیز بودن آن را منتفی سازد.

اکهارتوس نیز در جای جای آثارش هنگام سخن گفتن از خلقت ازلی عالم و مسائل اطراف آن از قبیل رویکرد خاص به زمان، از اوگوستینوس متأثر بوده و تقریباً در همه آثاری که بدین موضوعات پرداخته، نام وی را ذکر نموده است. بعلاوه با نقل قول از اوگوستینوس سعی دارد خود را از جهت فکری پیرو او و هماهنگ با راست دینی مسیحی عصر خویش معرفی کند.

۳-۲- تفاوت‌ها

اتهام عدم علم الهی به جزئیات در کنار قدمت زمانی عالم علیه قاضی عدم علم الهی به جزئیات اتهام دیگر عین القضات است که بنوعی با مساله قدم عالم مرتبط است. عبارتی از زبده که در بیان علم خداوند به جزئیات است و مورد انتقاد مخالفان قرار گرفته عبارتست از اینکه «خداوند کثیر و کل، و ماسوی، واحد و جزءاند» او در پاسخ، این عبارت را بیانگر عظمت ذات خداوندی می‌خواند که همه موجودات در برابر او، همچون جزء در مقابل کل، و واحد در برابر کثیر، و قطره‌ای از دریای قدرت او هستند؛ نه آنکه

خداوند دارای اجزاء و قسمت پذیر باشد. بعلاوه هدف خود از این سخن را رد قاعده فلسفی «از واحد جز واحد صدور نمی یابد» می خواند و با پذیرش پیچیدگی این عبارت می کوشد با ذکر مثالی آن را روشن سازد. علم الهی مانند خورشیدی است که شعاع های گوناگون آن علم بندگان است. همانگونه که خورشید را واحد و شعاع های آن را بسیار می پنداریم، علم حق نیز حقیقت علم است و خلق از روی مجاز و اشتراک بدان متصف می شوند. او الفاظ و عبارات موجود را تنها راه ممکن بیان حقیقت علم ازلی حق به روش علمی می داند، هرچند این الفاظ به هدف دیگری وضع شده اند. لذا «عقول و افهام از ادراک آن ناتوانند. از این رو باید با استعانت از خداوند دل را از حجبی که مانع ادراک حقیقی علم حق است، پاک کرد و از تکذیب آن خودداری نمود.» بدین ترتیب تصدیق علم ازلی و سایر صفات حق نیز نزد عین القضاة مستلزم ظهور طور و رای عقل است. بلکه حقیقت ایمان آن است که انسان شناخت صفات حق بواسطه علم و عقل را رها کند و به اطوار و رای عقل قدم گذارد.^۱ این موضوع در فهرست اتهامات اکهارتوس دیده نمی شود.

پذیرش قاعده فلسفی «الواحد» از سوی اکهارتوس
 اکهارتوس قاعده فلسفی «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» را می پذیرد، و آن امر واحد را همه عالم می داند که بعنوان یک کل توسط خداوند خلق می شود. نزد وی وجود، حیات، ادراک و فعالیت خدای خالق، واحد و بسیط است. خداوند بی واسطه کل عالم خلقت را آفرید، چرا که اگر یکی از عناصر موجود نبود، عالم کامل نمی شد. خدا آسمان و زمین را که متعالی ترین و پستترین امورند، و بدین ترتیب کل عالم را یکجا آفرید. مانند کشاورزی که دانه های گوناگون را در زمانی واحد در زمین می کارد، اما آنها در زمان های متفاوتی ثمر می دهند. اما چنانکه گذشت، عین القضاة از پذیرش این قاعده فلسفی سرباز می زند و لذا به انکار علم خداوند به جزئیات متهم می شود.

نتیجه گیری

خلق ازلی عالم اتهامی مشترک علیه دو عارف برجسته سنت های مسیحی و اسلامی است و مقاله حاضر این نکته را اثبات می کند که در هر دو مورد این اتهامی بی پایه و اساس است و منتقدان توان ادراک سخنان باطنی و غیرمعمول آن دو را نداشته اند. آنها زمان به معنی

۱. عین القضاة همدانی ۱۳۷۹: ۲۴-۲۶

فاطمه کیانی

امری مادی و نیز حدوث یا قدم عالم را متعلق به ساحت عقل می‌دانند و از ساحتی درونی، غیرمادی و ورای عقل سخن می‌گویند که خداوند در آن عمل خلقت را انجام می‌دهد. اکهارتوس این ساحت را ازلیت کنونی یا روز خداوند و عین القضاة آن را طور ورای عقل می‌خواند. دیگر اشتراک این دو آن است که به شهرت و اعتبار مراجع بزرگ عصر خود یعنی غزالی در سنت اسلامی و اوگوستینوس در سنت مسیحی متوسل می‌شوند و بدین ترتیب می‌کوشند این اتهام را از خویش رفع سازند.

تفاوت‌هایی در رویکرد عارفانه و متهم ساختن این دو تن نیز مشهود است. از قبیل اینکه انکار علم الهی به جزئیات اتهامی است که در پی باور به قدم عالم علیه قاضی همدانی مطرح شده اما مشابه آن علیه اکهارتوس دیده نشده است. بعلاوه عین القضاة در جریان خلقت به انکار قاعده مورد پذیرش فلاسفه «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» می‌پردازد، حال آنکه اکهارتوس ضمن تصدیق این باور «واحد» را کل عالم خلقت می‌داند. ■

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

قرآن کریم

آگوستین، *اعترافات*، سایه میثمی، به کوشش مصطفی ملکیان، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۷.

ایلخانی، محمد، *تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس*، تهران، سمت، ۱۳۸۶.

ایلخانی، محمد، *متافیزیک بوئتیوس*، تهران، نشر الهام، ۱۳۸۰.

عین القضات همدانی، عبدالله بن محمد، *نامه‌ها*، به کوشش علینقی منزوی، ۳ جلد، اساطیر، ۱۳۸۷.

عین القضات همدانی، *زبدہ الحقایق*، به کوشش عقیف عسیران، ترجمه مهدی تدین، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹.

عین القضات همدانی، رساله *شکوی الغریب*، به کوشش عقیف عسیران، دانشگاه تهران، ۱۹۶۲ م.

عین القضات همدانی، *تمهیدات*، به کوشش عقیف عسیران، انتشارات منوچهری، ۱۳۸۶.

The Holy Bible

Christian Mysticism, Living age books, Meridian books, New York, 1956.

Eckhartus, Ioannes, "Get beyond time", *Meister Eckhart, A Modern Translation*, Blakney, Raymond, B, Harper & Row, New York, 1941.

_____, "God enters a free soul", *Meister Eckhart, A Modern Translation*, Blakney, Raymond, B, Harper & Row, New York, 1941.

_____, "The Defence", *Meister Eckhart, A Modern Translation*, Blakney, Raymond, B, Harper & Row, New York, 1941.

_____, "The Defense", *Meister Eckhart, The Essential sermons, Commentaries, Treatises and Defence*, Translation and Introduction by Bernard McGinn and Edmund Colledge, Paulist Press, p 75- , 1981.

_____, "Commentary on John", *Meister Eckhart, The Essential sermons, Commentaries, Treatises and Defence*, Translation and Introduction by Bernard McGinn and Edmund Colledge, Paulist Press, p 143- , 1981.

_____, "Commentary on Genesis", *Meister Eckhart, The Essential sermons*,

فاطمه کیانی

Commentaries, Treatises and Defence, Translation and Introduction by Bernard McGinn and Edmund Colledge, Paulist Press, p 84- , 1981.

_____, “Praedica verbum vigila in omnibus labora”, *Meister Eckhart Teacher and Preacher*, Bernard McGinn(ed), Paulist Press, p 293- ,1986.

_____, “Quasi stellamatutina in medio nebulae et quasi luna plena in diebusu-
islucet et quasi sol refulgens, sic isterefulsit in templodei” *Meister Eckhart Teacher and Preacher*, Bernard McGinn(ed), Paulist Press, p 256- ,1986.

_____, “Commentary on Exodus” *Meister Eckhart Teacher and Preacher*, Bernard McGinn(ed), Paulist Press, p 58- ,1986.

_____, “Nuncscio vere quia misit dominus angelum suum”, *Meister Eckhart Teacher and Preacher*, Bernard McGinn(ed), Paulist Press, p 246- ,1986.

_____, “Iustus in perpetuum vivet et apud dominum est merces eius” *Meister Eckhart Teacher and Preacher*, Bernard McGinn(ed), Paulist Press, p 298- ,1986.

_____, “Commentary on the book of Wisdom” *Meister Eckhart Teacher and Preacher*, Bernard McGinn(ed), Paulist Press, p 152- ,1986.

_____, “The angel Gabriel was sent”, *The Sermons and Collations of Meister Eckhart*, Pfeiffer, Franz, Kessinger.

Kelley, C.F, *Meister Eckhart on Divine Knowledge*, Dharmacafe, California, 2009.

Otto, Rudolf, *Mysticism East and West*, Macmillan Company, second printing, 1970.

پیشگام انسانی
رتال جامع علوم انسانی